

کانت و مسئله تاریخ

مسعود امید

تأملی در فلسفه تاریخ

تاریخ

مراد از تاریخ، مجموعه حوادث و رویدادهایی است که در گذشته و در زمان و مکان، در متن زندگی انسانها و در رابطه با آنها رخ داده است. این رویدادها که در رابطه با انسانها رخ داده است شامل اموری از قبیل: افعال، امور نفسانی از قبیل نیات و اندیشه‌ها و... حوادث طبیعی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... می‌باشد.

علم تاریخ

علم تاریخ عبارت از علم به رویدادهای گذشته که در محدوده‌ای خاص، از زاویه‌ای محدود و با روشی خاص صورت می‌گیرد. علم تاریخ گاهی بصورت نقلی و گاهی تحلیلی است. تاریخ نقلی عبارت از بیان صرف رویدادهایی است که در زمان گذشته اتفاق افتاده است، بدون تعلیل و تحلیل آنها. تاریخ تحلیلی عبارت از بیان رویدادهای گذشته و تحقیق در علل و عوامل وقوع حوادث و نیز پیامدهای آنها و روابط حوادث با یکدیگر و تحلیل وقایع می‌باشد. در هر دو مقام تاریخ نقلی و تحلیلی، ما از زاویه‌ای غیرفلسفی به رویدادهای تاریخی نظر می‌کنیم و منظر ما یک منظر فلسفی ناب نیست. (در عین حال که در بررسی تاریخ و نگاه تاریخی - خواه نقلی و خواه تحلیلی - بدون مبنای فلسفی نیز نیستیم).

فلسفه تاریخ Philosophy of history

بخشی از مساعی نظری انسان را در تاریخ تفکر نظری و فلسفی او، پرسش و تأمل در باب تاریخ

تشکیل می‌دهد. آنگاه که انسان، تاریخ، جوامع، تمدنها و رویدادهای گذشته و نیز امور مرتبط با آنها مانند علم تاریخ و... را مورد پرسشهای کلی، فراگیر، عقلانی و انتزاعی قرار می‌دهد و در مورد آنها به تأمل و تحلیل فلسفی و عقلانی که فراتر از پژوهشهای متداول تاریخی است، می‌پردازد و درصدد تبیین معقول و جامع آنها برمی‌آید، در حوزه خاص فلسفه تاریخ جای می‌گیرد.

تکوین دانشی مانند فلسفه تاریخ همانند بسیاری از شاخه‌های فلسفی دیگر، امری تدریجی و گام‌بگام بوده است. پرسشهای فلسفی در باب تاریخ و امور مربوط به آن در طول تاریخ تفکر فلسفی، بتدریج مطرح شده، ساخته و پرداخته شده و مباحث آن تنقیح و تنظیم گردیده و در دستهبندی‌های خاصی قرار گرفته‌اند. باید افزود این جریان و رویه همچنان ادامه داشته و آینده تفکر فلسفی همچنان آستان مسایل و پرسشهای جدید، پاسخهای نو و مباحث بدیع و جدید در باب تاریخ خواهد بود.

مسایل و مباحث نظری، فراگیر و فلسفی در باب تاریخ دارای تنوع و تکثر زیادی است. متفکران و محققان به دو شاخه عمده در مباحث فلسفی تاریخ اشاره کرده‌اند بگونه‌ای که ایندو حوزه، مباحث نظری و فلسفی تاریخ را دربرگرفته و مباحث آنها را زیر چتر خود قرار می‌دهند. این دو شاخه عبارتند از:

۱. فلسفه نظری تاریخ ۲. فلسفه علم تاریخ

۱. فلسفه نظری تاریخ Speculative philosophy of history

فلسفه نظری تاریخ عبارت از بررسی و تأمل در مسایل کلی، فراگیر، فلسفی و عقلانی که مرتبط با تاریخ است، بگونه‌ای که شامل کل تاریخ، تمدنها و... می‌گردد. مسایل مورد تحقیق در فلسفه نظری تاریخ، مسایلی هستند که در پژوهشهای متداول علم تاریخ و تاریخنگاری متعارف مورد توجه و تأمل نمی‌باشند و نیز بگونه‌ای هستند که از حیث گستره و محدوده، فراتر از حوزه‌های محدود مورد مطالعه مورخین می‌باشند.

نیز باید افزود روش یک فیلسوف نظری تاریخ بطور کلی از چند حال خارج نیست: یا به نحو پیشین، فراتجربی و ماقبل تجربی، براساس اصول عقلانی و مبانی انتزاعی به تحلیل و تفسیر نظری تاریخ می‌پردازد و یا آنکه نخست به مطالعه و بررسی تاریخ به نحو پسین پرداخته و آنگاه وارد تحلیلهای فلسفی و عقلانی و به بیان دیگر وارد یک فعالیت فلسفی می‌گردد. در حالت اخیر فیلسوف تاریخ به تعمیمها و تحلیلهایی فراتر از تحلیلهای متعارف و تفسیرها و تعلیلهای ادعاهایی متمایز از آنچه در مباحث معمولی تاریخی رایج است، دست می‌زند (= روش پسین + پیشین). روش قابل ذکر دیگر آن است که در برخی مباحث از روش پیشین و در برخی دیگر از روش پسین - پیشین (فراتجربی) استفاده می‌گردد.

برخی از مسایل را که در فلسفه نظری تاریخ مورد توجه فلاسفه تاریخ بوده و در این حوزه مورد توجه قرار می‌گیرند از این قبیلند: اصیل یا اعتباری بودن تاریخ، مبداء، هدف، محرک، مکانیسم

حرکت و مسیر و منازل برجسته آن، مسئله مشیت الهی، علیت در تاریخ، اختیار، تکامل و تحول، ارزشهای انسانی، رابطه هست‌ها و باید‌ها، قانون، تنازع و تعاون و... در تاریخ. توجه به این مسایل و مباحثی از این قبیل این نکته را تا حدی روشن می‌سازد که هم سنخ این مسایل و هم، گستره آنها به نوعی است که از مسایل مطرح شده در تحقیقات متعارف مورخین متمایز می‌باشند. بر این اساس می‌توان افزود که این سنخ از مسایل، روش تحقیق و بررسی ویژه خود را خواهند داشت، بگونه‌ای که از روش تحقیق و طریق پاسخ‌یابی مسایل متعارف علم تاریخ، متمایز خواهند بود.

فلسفه نظری تاریخ و پویایی‌شناسی اجتماعی

یکی از پرسشهایی که در مورد فلسفه نظری تاریخ مطرح است اینکه فلسفه نظری تاریخ چه نسبتی با پویایی‌شناسی اجتماعی دارد؟ برای پاسخ به این پرسش نخست به معنای پویایی‌شناسی اجتماعی و آنگاه به تفاوت رایجی که بین آن دو فلسفه نظری تاریخ طرح شده است، اشاره شده و در نهایت به بررسی این تفاوت مذکور پرداخته می‌شود.

پویایی‌شناسی اجتماعی چیست؟

هر جامعه‌ای را از دو وجه می‌توان مورد مطالعه قرار داد: وجه ایستا و وجه پویا، مطالعه جامعه از وجه ایستا که به «ایستایی‌شناسی جامعه» نیز نامبردار است، به معنای بحث از اوضاع و احوال جامعه است یا صرف نظر از تطورات آن در طول تاریخ. مطالعه جامعه از وجه پویا یا «پویایی‌شناسی جامعه» یعنی بحث از تطورات تاریخی جامعه. مبحث ایستایی‌شناسی جامعه مربوط است به ساختمان و نظم موجود جامعه در یک مقطع زمانی خاص و حال آنکه مبحث پویایی‌شناسی جامعه با کارکرد و تحول تاریخی جامعه سروکار دارد. به این ترتیب جامعه‌شناسی از دو بخش تشکیل می‌شود: یکی بخش «ایستا» که قوانین کنش و واکنش اجرای مختلف نظام اجتماعی را در یک مقطع تاریخی معین باز می‌گوید. و دیگری بخش «پویا» که قوانین حرکت و سیر تاریخی کل جامعه را از آغاز تا انجام بیان می‌کند. ایستایی‌شناسی اجتماعی نظم موجود هر جامعه را در یک لحظه تاریخی هویدا می‌کند و پویایی‌شناسی اجتماعی نشیب و فرازهایی را که جامعه از بدو پیدایش، تاکنون در مسیر تاریخی خود در پیش رو خواهد داشت، ترسیم می‌کند. خلاصه آنکه بخش ایستایی جامعه‌شناسی عبارت است از بررسی قوانین حاکم بر «همزیستی» اجزای یک نظام اجتماعی و بخش پویایی جامعه‌شناسی عبارت است از پژوهش درباره قوانین حاکم بر «توالی» مراحل تاریخی یک جامعه.

تفاوت فلسفه نظری تاریخ و پویایی‌شناسی اجتماعی

برخی در مورد تفاوت پویایی‌شناسی اجتماعی و فلسفه نظری بر این نظرند که جامعه‌شناسی پویا

که گاهی جامعه‌شناسی تمدنها و فرهنگها هم نامیده می‌شود، به وجود چندین جامعه مستقل و مجزا قائل است که هر یک تطورات و تحولات تاریخی خود را دارد و به راه خود می‌رود. حال آنکه فلسفه نظری تاریخ کل جامعه بشری را از آغاز تا انجام یک موجود حقیقی واحد می‌داند و جامعه‌های مختلف را چیزی بیش از سلولهای تشکیل‌دهنده آن موجود نمی‌انگارد که متناوباً بوجود می‌آیند و از میان می‌روند بدون آنکه به وحدت آن موجود زبانی برسند. به بیان دیگر بر این باورند که همه جامعه‌ها روی هم رفته پیکر موجودی را می‌سازند بنام «تاریخ» که در تطور و تحول مستمر و دائم است.

تأملی در تفاوت مذکور

در مورد نظر فوق باید گفت که اولاً فلسفه نظری تاریخ، فی‌نفسه، ملزم نمی‌سازد که کل تاریخ را به عنوان یک موجود حقیقی واحد بپذیریم یا فرض کنیم. برخی از فیلسوفان تاریخ اساساً به اصالت و عینیت تاریخ قائل نیستند. خلاصه وجود حقیقی و واحد تاریخ خود یکی از نظرات مطرح شده در فلسفه نظری تاریخ است. بدین ترتیب تفاوت فوق بدان صورت که در مورد فلسفه نظری تاریخ و پویایی‌شناسی اجتماعی مطرح شده است. منتفی خواهد بود. ذکر این نکته لازم است که این تفکیک و تفاوت مطرح شده، بر طبق اصطلاحی که در باب فلسفه نظری تاریخ رایج شده است، مطرح گردیده ولی با توجه به اینکه فلسفه نظری تاریخ امری فراتر از آن چیزی است که نزد عده‌ای چنین معنای محدودی یافته است، این تمایز و تفاوت موردی نخواهد داشت. ثانیاً با توجه به حوزه فلسفه تاریخ، می‌توان تفسیرها و تحلیل‌هایی را که در پویایی‌شناسی اجتماعی مطرح شده و مربوط به سیر جوامع در کل تاریخ است، جزو مباحث و مسایل فلسفه نظری تاریخ به حساب آورد.

۲. فلسفه علم تاریخ یا فلسفه انتقادی تاریخ Critical philosophy of history

فلسفه علم تاریخ یا فلسفه انتقادی تاریخ و یا فلسفه تحلیلی تاریخ یا منطبق پژوهش تاریخی از شاخه‌های فلسفه علم است. در فلسفه علم سخن از علم‌شناسی می‌رود. یعنی مبحث در این است که علم چیست؟ چگونه متولد می‌شود؟ چگونه رشد می‌کند؟ ابزار و روش کاوش در علم چیست و... در فلسفه علم تاریخ، عیناً پرسشها و سئوالاتی که در علم‌شناسی مطرح می‌شود تکرار می‌شود و به مورد خاص «علم تاریخ» تطبیق می‌گردد. از اینرو فلسفه علم تاریخ معرفتی است که در آن علم تاریخ (و نه خود تاریخ) همچون یک موضوع، مورد بحث قرار می‌گیرد و تواناییها و ناتوانیها و... آن تشریح می‌شود. مسایل مهمی که در فلسفه علم تاریخ مورد کاوش و بررسی قرار می‌گیرند از این قبیلند: روش‌شناسی پژوهش تاریخی، عنصر گرینش در تاریخ، تفسیر تاریخی، پیش‌بینی در تاریخ، امکان یافتن قانونمندی‌های تاریخ، دخالت ارزشها در قضاوت‌های تاریخی، امکان تجربه در تاریخ، تئوریه‌ها و مدله‌ها در تاریخ، تفاوت علم تاریخ با علوم دیگر و...

نکته‌ها

۱. روشن است که «مسائل» فلسفه علم تاریخ با «مسائل» فلسفه نظری تاریخ متفاوتند. اولی به علم تاریخ ناظر است و دومی به خود تاریخ. فلسفه علم تاریخ یک معرفت درجه دوم است لیکن علم تاریخ فلسفه نظری تاریخ جزو معارف درجه اول هستند.

فلسفه علم تاریخ

علم تاریخ

تاریخ (حوادث و رویدادهای گذشته) فلسفه نظری تاریخ

۲. هر معرفت درجه اول ناظر به اشیا و امور عینی و واقعیات خارجی است لیکن معرفت درجه دوم ناظر به علوم و رشته‌های معرفتی است. حاصل تأملات ما در باب اشیا و روابط اشیا معارف درجه اولند ولی خود معارف درجه اول موضوع پژوهش در علمی فراتر هستند و حاصل تأملات در معارف درجه اول، معارف درجه دوم را تشکیل می‌دهند.

۲. در باب تاریخ می‌توان دو علم درجه اول داشت، بدون آنکه عین هم باشند. بدین ترتیب که می‌توان به تاریخ از دو زاویه نگریست و نگاههای متفاوتی در باب آن ترتیب داد. هر گاه بتوانیم در باب تاریخ دو گونه پرسشهای متفاوت و مغایر و برخاسته از دو منظر متمایز ترتیب دهیم، آنگاه دو علم متفاوت خواهیم داشت.

در باب تاریخ همین امر رخ داده است. ما یکبار یک نگاه غیرفلسفی به تاریخ داریم که حاصل آن علم تاریخ است و بار دیگر نگاه فلسفی به تاریخ می‌افکنیم و در نتیجه فلسفه نظری تاریخ شکل می‌گیرد.

۳. فلسفه نظری تاریخ و فلسفه علم تاریخ، هر دو جزو فلسفه‌های مضاف هستند. منظور از فلسفه‌های مضاف در مقابل فلسفه‌های مطلق فلسفه‌هایی هستند که مضاف‌الیه آنها موضوعاتی مثل تاریخ، هنر، دین، سیاست و جز اینها هستند.

۵. بین فلسفه علم تاریخ و فلسفه نظری تاریخ ربط و نسبتی نیز وجود دارد. فیلسوف نظری تاریخ حداقل در بخشی از فعالیت خود بی‌نیاز از «علم تاریخ» نیست و از طرف دیگر «فلسفه علم تاریخ» تحلیلهای قابل توجه و اساسی‌ای را در باب علم تاریخ فراهم آورده که فیلسوف نظری تاریخ نمی‌تواند بی‌نیاز از آنها باشد، مانند مسئله دخالت پیش‌فرض‌ها از قبیل ارزشها در تحلیل‌ها و قضاوت‌های تاریخی، پیش‌بینی در تاریخ و... اینگونه مباحث، در تحلیلهای فلسفی تاثیر گذارند.

بعلاوه بر اساس قاعده «تعریف الاشیا باغیارها» شناسایی جایگاه و مختصات علم تاریخ (با کمک فلسفه تاریخ)، حدود و ثغور و ویژگیهای فلسفه نظری تاریخ را روشنتر و آشکارتر خواهد ساخت و دایره فعالیت آن را مشخص تر می‌کند.

نکاتی در مورد فایده فلسفه علم تاریخ و فلسفه نظری تاریخ

الف - فلسفه علم تاریخ زمینه‌آشنایی با اوصاف و ویژگیهای یکی از مهمترین علوم را که همان علم تاریخ است، فراهم می‌آورد. در فلسفه علم تاریخ با تأمل در «خود علم» و نیز «مورخان»، ویژگیها و نکاتی را مورد بررسی و تحقیق قرار می‌دهند که کاملاً در پژوهشهای تاریخی دارای اهمیت بوده و دارای تاثیر است. امروزه برای انجام تحقیقات عمیق تاریخی و تحلیل تاریخ نیاز به یک فلسفه علم تاریخ منقح و ساخته و پرداخته، کاملاً احساس می‌شود. برای نمونه، دیدگاههای پیدا و پنهان یک مورخ و یک محقق در تاریخ، نتایج پژوهشهای تاریخی وی و باورهای تاریخی او را تحت تاثیر قرار می‌دهد، بگونه‌ای که تغییر این دیدگاهها می‌تواند نتایج تحقیقات او و باورهای تاریخی او را تغییر دهند.

ب - فلسفه نظری تاریخ زمینه‌آشنایی انسان را با پرسشهای عام و فلسفی در باب تاریخ و نیز یافتن پاسخهایی چند برای چنین پرسشهایی را فراهم می‌آورد. این نوع معرفت سبب می‌شود که انسان فراتر از پژوهشهای محدود تاریخی پیش رفته و با نگاه بلند فیلسوفانه، زوایای عمیق و لایه‌های مغفول تاریخ را بیابد، زوایایی که از دیده یک مورخ متعارف تاریخ پنهان می‌مانند. فلسفه نظری تاریخ آنگاه که به تاریخ همچون یک تمامیت نگریسته و آنرا به عنوان یک کل - فرضی یا حقیقی - به نظر می‌آورد و مورد تحقیق قرار می‌دهد، و یا وقتی که با نگاهی فلسفی جنبه‌های تاریخ را می‌شکافند، عطش فلسفی انسان را فرو می‌نشانند و سبب ایجاد یک نگرش فلسفی به تاریخ می‌گردد. بعلاوه می‌توان از جهاتی از تاثیر فلسفه نظری تاریخ در علم دیگر سخن گفت. بدین معنا که این علم می‌تواند برای علوم دیگر ایجاد سؤال کند و سبب فریبی دیگر علوم گردد.

برای نمونه می‌توان گفت در فلسفه نظری تاریخ عده‌ای قائل به تکامل گام‌گام تاریخ هستند و از اینرو چنین نتیجه می‌گیرند که هر آنچه در گامهای تدریجی تاریخ وجود یافته و «هست» می‌گردد عیناً «باید» و ارزش نیز بحساب می‌آید چرا که این رویدادها و وقایع عینی و هستمونها، عین تکامل و کمال‌اند و از طرف دیگر مسلم است که کمال همان ارزش است، اینگونه تحلیل از سیر تاریخ سبب طرح پرسشهایی در حوزه فلسفه اخلاق می‌گردد بدین ترتیب که اساساً آیا رابطه‌ای بین هست و باید وجود دارد؟ این روابط بر چند قسم است؟ از چه جهاتی می‌توان در باب رابطه هست و باید سخن گفت؟ رابطه هست و باید در تاریخ چگونه است و...

نمونه دیگر اینکه هنگامی که برخی، تاریخ را دارای وجود مستقل و واقعی و عینی می‌انگارند، پرسشی که در حوزه هستی‌شناسی مطرح می‌شود این است که آیا تاریخ اصیل است یا اعتباری؟ خلاصه منشأ طرح چنین پرسشهایی که در حوزه‌های مختلف علوم مطرح می‌شوند، فلسفه نظری تاریخ است و این نوعی تاثیر در علوم دیگر است.

این نکته را نیز باید افزود که فلسفه نظری تاریخ در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی نیز موثر است. بدین ترتیب که با رجوع به آرای برخی از متفکران می‌یابیم که ایشان براساس نظریه خود در فلسفه

نظری تاریخ اولاً انقلاب در جوامع و اجتماعات بشری را مجاز و حتی ضروری می‌دانند ثانیاً زمینه‌های تحقیق انقلابات اجتماعی و سیاسی را مجاز و مشروع شمرده و در آن راستا اقدام می‌کنند. برخی دیگر نیز که از مواضع متفاوتی در فلسفه نظری تاریخ برخوردارند، به نتایج دیگری در حوزه اجتماع بشری و عمل اجتماعی و سیاسی و... می‌رسند. دیدگاه فردی و جمعی انسانها بنوعی تحت تاثیر تفکر نظری در باب تاریخ است. برای مثال نظریه‌ای که حرکت تاریخ و نهایت آنرا اخلاقی و انسانی می‌داند و یا در تاریخ جایگاهی مستقل، عینی، تاثیرگذار، حرکت‌بخش و... برای انسان، قائل است، سبب نگاه مثبت انسانها به تاریخ شده و امیدواری، انگیزه فعالیت و حرکت و... را در آنها ایجاد می‌کند.

تنوع و تعدد پژوهشها در باب تاریخ

پژوهشهایی که در باب تاریخ صورت گرفته و یا دیدگاههایی که از منظری غیر از منظر متعارف در علم تاریخ مطرح شده‌اند، دارای تنوع و تعدد هستند. این دیدگاهها را می‌توان بدین ترتیب برشمرد:

۱. دیدگاه نظری و فلسفی در باب تاریخ که خود در دو حوزه پژوهشی صورت گرفته است:

الف - فلسفه نظری تاریخ

ب - فلسفه علم تاریخ

۲. تفسیر عرفانی تاریخ

۳. تفسیر دینی تاریخ

برای تحقق یک پژوهش همه جانبه و گسترده بهتر آن است که دامنه مطالعه و پژوهش یک محقق، تمام این سه دیدگاه را دربرگیرد.

کانت و مسئله تاریخ

عوامل و انگیزه‌های اساسی کانت در پرداختن به مباحث فلسفی در باب تاریخ

کانت، فیلسوف آلمانی، در پرداختن به مباحث فلسفی در باب تاریخ تحت تاثیر عوامل، مباحث و مسائلی بوده است. برخی از زمینه‌های روی آوری این فیلسوف را به اینگونه مباحث، می‌توان چنین برشمرد:

۱. امکان نگاه فلسفی به تاریخ

کانت در حوزه تفکر خویش به این نکته واصل شده بود که می‌توان از زاویه‌ای دیگر غیر از نگاه یک مورخ متعارف به تاریخ نگریست و مسائل و پرسشهایی جدای از مسایل متعارف در حوزه تاریخ مطرح ساخت. او می‌نویسد:

«اینگونه من با معنای تاریخ جهانی که طرح آن عمدتاً پیشینی است، خواسته باشم کار اصلی تاریخی را که گردآوری تجربی اطلاعات تاریخی است، لغو کرده باشم، تفسیر نادرستی از

مقصود من است: مقصود من فقط این است که یک ذهن فلسفی (که در بقیه مسایل باید با تاریخ آشنا باشد) می‌تواند از دیدگاه دیگری به حوادث بنگرد.^۱

۲. مسئله حکمت الهی و تاریخ

مسئله دیگری که ذهن کانت را بخود مشغول ساخته و زمینه پرسش و تامل فلسفی را در باب تاریخ فراهم آورده است این امر است که جریان تاریخ در ظاهر خود، جریانی حکیمانه و غایتمند به نظر نمی‌آید، اگر تاریخ همان باشد که در ظاهر نمودار است، اعتقاد به حکمت الهی منتفی است. کانت می‌نویسد: «تجلیل و تحسین از شکوه و حکمت آفرینش که در عالم عاری از منطق طبیعت متجلی است چه سودی دارد اگر بر روی صحنه عظیمی که حکمت الهی در آن تجلی می‌کند، یعنی تاریخ انسان، که پایان و سرانجام همه جریانهای طبیعی است، نظری بیفکینیم آنگاه درمی‌یابیم که آن در حکم سدی محکم در برابر پذیرش چنین طرز فکری می‌باشد.»^۲

ما غایتداری را در جانوران می‌بینیم. طبیعت زنده در گوناگونی شگفت‌انگیز صورتهای خود چنان متناسب با مقصود است که اندیشه دینی آنرا به اراده آفریننده خداوند نسبت می‌دهد. برای ما چه سودی دارد که شکوه و حکمت و آفرینش را در قلمرو طبیعت بی‌خرد بستاییم در حالیکه تاریخ نژاد انسانی همواره آن رازشتم بنمایاند. چه سود اگر دیدن این نمایش بزرگ حکمت خداوندی ما را بر آن دارد که چشمان خود را با بیزاری از آن برگردانیم و امید به واقعیت یافتن هر مقصد خردمندانه‌ای را در تاریخ جهان از دست بدهیم و هر گونه امیدی را به جهان دیگر حواله کنیم.^۳

۳. مسئله اخلاق و تاریخ

نظری به تاریخ به ظاهر چنین آشکار می‌سازد که تاریخ چنان سیری داشته که تامل‌کننده و تحقق بخشنده قواعد، اصول و آرمانهای اخلاقی نبوده است. این مسئله خود منشا پرسش از سیر تاریخ می‌گردد و انسان را وامی‌دارد تا از خود سؤال کند که آیا واقعاً تاریخ سیری غیر از اخلاقی و ضد اخلاقی داشته و نتوانسته است تا گامهای بلندی را در حوزه اخلاق بردارد؟ این مسئله چگونه قابل تبیین و تفسیر و توجیه است؟ یکی از دغدغه‌های کانت، به نظر می‌رسد، همین مسئله بوده است. وی می‌نویسد: «وقتی انسان اعمال بشر را در صحنه بزرگ گیتی مشاهده می‌کند نمی‌تواند از احساس نوعی انزجار خودداری کند. گاه بگاہ عقل و خرد به منصفه ظهور رسانده می‌شود ولی چنین به نظر می‌رسد که دیبای تاریخ انسان بطور کلی از حماقت و خودخواهی بیچگانه و اغلب از شرارتهای کودکانه و انهدام دوستی، بافته شده باشد. در نتیجه در پایان کار، انسان در حیرت است که چه‌اندیشه‌ای در باره نوع بشر و انسان در سر داشته باشد، انسانی که اینقدر به امتیازات خود می‌بالد.»^۴

۴. مسئله شر در تاریخ

با توجه به نکات سابق می‌توان زمینه دیگری را نیز در حال و هوای فکری کانت کشف کرد که

موجبات تحقیق فلسفی و عنایت نظری او را به تاریخ فراهم آورده است و آن مسئله «شر» می‌باشد. کانت وجود شر را در چشم‌انداز کلی تاریخ می‌یابد و آنگاه این امر سبب تامل در تاریخ و سیر آن می‌گردد تا راه حلی برای تحلیل آن بیابد.^۵

وظیفه فیلسوف تاریخ

وظیفه عمده و مهم فیلسوف تاریخ در مورد تاریخ انسانی این است که نشان دهد که علی‌رغم وجود ظواهر و چهره‌های نامعقول و به ظاهر غیرمنطقی در بستر تاریخ، تاریخ به دو معنا واجد جریان منطقی است: نخست اینکه تاریخ طبق نقشه و طرحی قابل درک، در جریان است و دیگر اینکه تاریخ به سوی غایت و هدفی رهسپار است که اخلاقیات و ملاکهای اخلاقی می‌توانند بر آن صحنه گذاشته و آنرا تایید نمایند.^۶

محدودیت دانش فلسفی در باب تاریخ

۱. کانت معتقد است که شناخت ما درباره جریان تاریخ انسانی بیش از شناخت ما درباره راهی که خورشید در کیهان می‌بیماید، نیست. تاریخ آغاز و انجامی دارد، ولی درباره آغاز آن تنها می‌توان گمانی داشت و درباره فرجامش نیز فقط می‌توان ایده‌ای از خود فرافکنند. تاریخی که می‌توانیم ببینیم و یا آنرا بررسی و در آن باب تحقیق قابل توجهی بکنیم، میان این دو وضعیت است. این فیلسوف هیچگاه ادعا نمی‌کند که «مقصد طبیعت» یا «خواست خداوندی» را می‌توان برآستی شناخت. ولی بر آن است که طرح پرسش از مقصد تاریخ حق خرد است، خردی که به بررسی واقعیت تاریخی می‌پردازد تا ببیند این واقعیتها تا چه حد با طرحی که به تعبیر خود (عقل) پرداخته است، مطابقت دارند. کانت وانمود نمی‌کند که اینگونه طرح‌ها در بردارنده دانشی هستند از کل جریان، بلکه به ناکافی بودن هر گونه نظر فراگیر درباره تاریخ، آگاه است.

۲. فهم فلسفی تاریخ تنها در چارچوب خرد انسانی و ایده‌های عقلانی او میسور است. بنابراین در تفسیر فلسفی تاریخ نمی‌توان فراتر از حوزه و ظرفیت عقلانی آدم و فهم آدمی قدم برداشت.^۷

روش‌شناسی تحلیل فلسفی تاریخ

نگاه فلسفی به تاریخ یک دیدگاه صرفاً پیشینی نیست بلکه می‌توان گفت عمدتاً پیشینی است، لیکن همراه با یک فعالیت پسینی نیز می‌باشد.^۸

توضیح مطلب اینکه خرد در باب تاریخ به ایده‌ها و تفسیرهایی رو می‌کند که هیچ تجربه‌ای نمی‌توان از پیش، آنها را اثبات کند لیکن پس از افکندن این ایده‌ها می‌توان و باید آنها را بصورت موضوعاتی برای تجربه درآورد. ایده‌ها به پشتوانه خرد در باب تاریخ بکار می‌روند و آنگاه مطالعات تاریخ و تجربه رویدادهای تاریخی در جهت تایید آنها و تطبیق بر آنها، مورد مطالعه قرار می‌گیرند. در این نوع روش‌شناسی، ما از تحلیلهای پیشینی سود جست و آنگاه مطالعات

پسینی خود را بدان ضمیمه می‌کنیم. در این حالت معلومات تاریخی پسینی ما در پرتو معلومات پیشینی ما قرار می‌گیرند و در آن چارچوبها واقع می‌شوند.

در این روش‌شناسی قطعاً شناختن کل تاریخ مقدور انسان نیست و این تنها خداوند است که بر کل شناخت دارد و مبدا و منتها را می‌داند لیکن انسان در حد خرد و ایده‌های خود در باره «کل» ایده‌افکنی می‌کند و به ترتیب و طبقه‌بندی و تطبیق و تحلیل رویدادهای تاریخی می‌پردازد. لیکن انسان هرگز نباید ایده‌های خود در باب کل تاریخ یا غایت آن را منطبق بر مشیت و علم خداوندی در باب تاریخ و غایت آن بداند.

نکته دیگری که کانت اشاره می‌کند اینکه تحلیل فلسفی تاریخ، نیازمند اطلاعات وسیع تاریخی نیز می‌باشد.

فوایدی چند در باب فلسفه تاریخ

فلسفه تاریخ دارای پیامدهای مثبتی است. برخی از این پیامدها و فواید را از نظر کانت - که اساساً مبتنی بر فرض ایده غایت در تاریخ است - می‌توان بدین ترتیب بیان داشت:

۱. مصمم ساختن انسان و جرأت بخشیدن به او در رفتار سیاسی
۲. استواری در طلب ایده (غایت خاص تاریخ و...)
۳. برخورداری از قضاوت روشن در موقعیت زمانی و مکانی فعلی یعنی اینجا و اکنون در باب رویدادها و موقعیتها. به بیان دیگر و کاملتر، امکان سنجش و داوری و تحلیل رویدادها، که اساساً با توجه به اثری که بر حرکت به سوی ایده دارند، تحلیل و سنجیده خواهند شد.

تفاوت تاریخ طبیعت و تاریخ انسان

از نظر کانت طبیعت نیز دارای تاریخ است لیکن تاریخ آن با تاریخ آدمی تفاوتی بنیادی دارد. طبیعت از «آزادی» برخوردار نیست، اما انسان آزاد است. در طبیعت شر و بدی نیست زیرا سرچشمه آن نیکی محض است اما تاریخ انسان آمیخته با بدیها است.

آغاز تاریخ انسان

تاریخ انسانی از مقطعی آغاز می‌شود که انسان دچار هبوط شده است و هبوط چیزی جز گذار از یک وضعیت پرورش نیافته صرفاً حیوانی به وضعیت انسانی، از اسارت غریزه به انضباط عقلانی و در یک کلمه از قیومت و تسلط طبیعت به پایه آزادی نیست. خلاصه هبوط همانا گذر از مرحله پیروی غریز به پیروی خرد است.

دو گرایش متضاد انسان مبنای سیر و تحول تاریخ انسانی

سیر و تحول تاریخ انسان معلول تعارض و تزاخم پایان‌ناپذیر دو گرایش «اجتماعی بودن» و

«ضداجتماعی بودن» انسان است. این ویژگی «اجتماعیت نااجتماعی» در انسان سبب شکوفایی و تحول مراحل جوامع از حالت بدوی به حالت‌های پیچیده‌تر و عالی‌تر بعدی است. کانت در توضیح دیدگاه خود می‌نویسد: «انسان دارای دو تمایل متضاد است که عبارتند از:

تمایل به ورود به جامعه به علاوه مقاومت در مقابل این تمایل برای درهم شکستن و منحل کردن جامعه. این استعداد آشکارا در طبیعت انسان نهاده شده است. انسان موجودی است متمایل به زندگی اجتماعی، زیرا در شرایط اجتماعی است که بیشتر احساس می‌کند می‌تواند به عنوان انسان، استعدادهای طبیعی خود را شکوفا سازد. اما در عین حال تمایل شدیدی به حالت انفراد (و جدازیستن) دارد، زیرا در عین حال دارای صفات و تمایلات غیراجتماعی است و به موجب این تمایلات می‌خواهد همه چیز را مطابق مفاهیم ذهنی خود (و خواسته‌های خویش) هدایت کند و بنابراین همه جا از دیگران انتظار مقاومت دارد. به این جهت است که انسان نسبت به احوال خود آگاه است و می‌داند که از طرف خود او هم مخالفت و تضادی با دیگران بصورت مقاومت در جریان است. همین مقاومت است که تمام قوای انسان را بیدار می‌کند تا بر تمایل به تنبیلی غلبه کند و بواسطه میل به افتخار، قدرت و ثروت، تحریک می‌شود تا در میان هموعان خود به رتبه و مقامی دست یابد که نه قادر است مشکلات آنها را تحمل کند و نه می‌تواند آنها را فرو گذارد. این امور نخستین قدمهایی است که انسان از مرحله ابتدایی به سوی فرهنگ برمی‌دارد، این قدم‌ها بنیاد ارزش‌های اجتماعی انسان را تشکیل می‌دهند و تمام مهارت‌های انسان در آن شکوفا می‌شود و ذایقه انسان شکل می‌گیرد و بواسطه روشنگری مدام از طریق تاسیس فرهنگ، خصلت اندیشه‌وری ذهن انسان پرورش می‌یابد، خصلتی که تمایلات خشن طبیعی را در طول زمان تدریجاً به سوی تشخیص اخلاقی و اصول عملی معین هدایت می‌کند و لذا شرایط انتقال از الفت و بیبوند صرفاً عاطفی - هیجانی جامعه را به قانون اخلاقی مبین سازگاری اجتماعی فراهم می‌کند.

بر این اساس است که گام‌های واقعی بسوی تمدن و فرهنگ که در واقع ارزش اجتماعی انسان محسوب می‌شوند، برداشته می‌شوند و اندک اندک همه استعدادهای انسان پرورش می‌یابند، ذوق و سلیقه‌ها شکل می‌گیرند. خلاصه، این کشمکش درونی انسان موجبات حرکت و تکاپوی او را در متن جامعه فراهم می‌آورد و نتایج بسیاری را در گذر تاریخ حاصل می‌آورد. بدون این تراحم، زندگی در مرحله شبانی و قناعت و سادگی باقیمانده و استعدادها و مهارت‌ها در مرحله نطفگی باقی خواهند ماند، در این حالت انسان‌ها، ساده و مهربان همانند گوسفندان، زندگی خواهند کرد.^۹

وجود نقشه، طرح و مقصد برای تاریخ

به نظر کانت تاریخ نوع انسان را می‌توان بطور کلی چونان تحقق تدریجی طرح یا نقشه پنهانی

طبیعت نگریست که بسوی هدفی رهسپار است.

ضرورت تلاش فلسفی در باب فهم نقشه، طرح و مقاصد موجود در تاریخ

از نظر کانت امکان یک کوشش فلسفی برای فراهم آوردن تاریخ عمومی جهان، طبق یک نقشه طبیعت که هدف آن اتحاد مدنی کامل در نوع انسان و... است، باید پذیرفته شود و بلکه ضروری دانسته شود. در همین راستا خود کانت می‌کوشد تا یک مسیر معین برای تاریخ انسانی بیابد و از آن پس به گفته خودش بقیه کار را به دست طبیعت می‌سپارد تا روزی، کسی را پدید آورد که بتواند این تاریخ را بنگارد، درست همان گونه که طبیعت کپلر را پدید آورد تا مدارهای خارج از مرکز سیارات را تابع قانونهای معینی نشان دهد. و نیز نیوتنی را به وجود آورد که این قانونها را (بوسیله یک علت طبیعی کلی) تبیین کند.

فرمول و چگونگی (نقشه) وصول به غایت در تاریخ

وسیله‌ای که طبیعت (در تاریخ بشری) به کار می‌برد تا قوای طبیعی خود را به کار برد و گسترش دهد عبارت است از تضاد در جامعه بشری، بطوری که در نهایت این پدیده، علت اصلی تحقق نظم قانونی در جامعه می‌باشد. کانت در توضیح این امر می‌نویسد: «پس سپاس طبیعت را به جهت صفاتی از قبیل تضاد و ناهماهنگی، غرور رقابت‌آمیز نامطلوب و تمایل خصمانه برای سلطه و تسخیر که به انسان داده است. اگر طبیعت نبود تمام استعدادهای طبیعی شکوهمند در وجود انسان برای همیشه ناشکفته باقی می‌ماند. انسان خواستار توافق و اتحاد است اما طبیعت بهتر می‌داند چه چیزی برای بقای نوع او مفیدتر است. او برای انسان طالب دوگانگی است. انسان می‌خواهد با فراغت و سعادت زندگی کند. اما طبیعت می‌خواهد و اراده می‌کند که او باید از تنبلی و قناعت فاقد سعی و تلاش، خود را به کار و کوشایی و دشواری‌های زندگی دراندازد تا وسیله‌ای بیابد که توسط آن در نهایت به سعادت دست یابد.

انگیزه‌ها و محرکات طبیعی که تحت تاثیر آنها، امیال اجتماعی بودن و غیر اجتماعی بودن در وجود انسان رو در روی هم قرار می‌گیرند و موجب بروز سرور بسیار می‌شوند، از طرف دیگر موجب بکار افتادن قوای طبیعی می‌شوند و شرایط رشد استعدادهای طبیعی را فراهم می‌کنند و نیز موجب پیدایش نظم در رفتار انسان می‌شوند. و چیزی از قبیل دست یک روح شریکه با طراحی و سلطه خود اقدام به خرابکاری کند و یا از روی حسادت به تخریب امور انسانی بپردازد، در کار نیست».^{۱۰}

محدوده تلاش فلسفی در باب طرح و نقشه و غایت تاریخ

در اینکه انسان باید بدنبال طرح و نقش و یا غایت تاریخ باشد، شکی نیست لیکن باید توجه داشت که طرح و نقشه و غایت فراگیر طبیعت از حد همه مقاصد محدود و انسانی فراتر می‌رود و همه آنها را در بر می‌گیرد. انسانها هر مقدار بکوشند تا در اندیشیدن و نگریستن خود، چون خداوند

اندیشیده و بنگرند، امکان‌پذیر نیست. ما نمی‌توانیم جامعیتی را که در برابر دیدگاه الهی گشوده است، در بایم. تنها کاری که از ما بر می‌آید گونه‌ای روشنگری است که هیچگاه به پایانش نمی‌رسیم.^{۱۱}

نکاتی معرفت‌شناختی در باب «غایتمندی»

۱. مفهوم «غایت» جزو مفاهیم پسینی نیست و نه جزو مفاهیم پیشینی فاهمه، بلکه جزو مفاهیم پیشینی عقل محض است.

۲. این تعبیر که «تاریخ غایتمند است» حاصل عقل محض است و در نهایت توصیه‌ای روشی برای پژوهش و اکتشاف بوده و یک اصل راهنما محسوب می‌گردد. اینگونه تعابیر را می‌توان جزو قضایای ترکیبی پیشین که دارای کیفیت عملی (و نه نظری) هستند، دانست. اساساً اینگونه تعابیر عقل محض گرچه مصادیق تجربی ندارند لیکن کاربردشان در تفکرات ما سودمند است. برای مثال فرض و پذیرش غایتمندی تاریخ ارزش تنظیمی و عملی چشمگیری در تفکر و کردار تاریخی، اجتماعی و... انسان دارد و باعث می‌شود تا احکام تجربی خویش را در باب تاریخ هر چه بیشتر بصورت منظومه‌ای با هم وحدت بدهیم.

مقاصدی که در تاریخ مورد پذیرش قرار می‌گیرند (بر مبنای اصل غایتمندی تاریخ)، طرح‌هایی هستند که راهنمای ما هستند. (مانند «کمال»، «نظام جمهوری»، «صلح پایدار»).

کانت می‌گوید بیا باید چنین فرض کنیم که تاریخ، بگونه‌ای که برای انسان ناشناخته است، بسوی چنین مقاصدی پیش می‌رود. اگر چنین باشد یافتن هر گونه نشانی از غایت، هر چند هم نامطمئن باشد، به یقین به سود انسان است. زیرا در این صورت خواهیم توانست با کردار خود فرارسیدن لحظه‌ای را که برای آیندگان بس شادی‌بخش خواهد بود، شتاب بخشیم. به بیان دیگر غایات و مقاصدی که در نظر گرفته‌ایم افعال و کردار سیاسی و اجتماعی ما را تعیین خواهند بخشید و میوه‌های شیرینی را در آینده برای انسانها ببار خواهند آورد.

در واقع خرد انسانی به دریافت ایده‌های رو می‌کند که هیچ تجربه‌ای نمی‌تواند از پیش آنرا اثبات کند بلکه تنها پس از واقعیت یافتن آن است که بصورت موضوعی برای تجربه درمی‌آید. انسان می‌تواند با کشف علائم این ایده و غایت و سازگارسازی افعال سیاسی و اجتماعی خود با آن، نتایج خوبی را در تاریخ بشری از آن بدست آورد. این ایده‌های عقل محض می‌توانند اسباب انتظام داده‌ها و تحلیلهای تاریخی و نیز حرکت‌زایی و نیروبخشی و امیدواری را در حوزه‌اندیشه و کردار آدمی فراهم آورند.^{۱۲}

«مقصد نهایی» و «مقصود غایی» در تاریخ

مراد از مقصد نهایی آنست که جستجو می‌گردد و چه بسا در زمان یافت می‌شود. آنچه در جهان امکان دست‌یابی به آن وجود دارد، همانا مقصد نهایی است. این مقصد بواسطه یاری طبیعت برای انسان حاصل تواند شد. مواردی که در زمره مقصد نهایی قرار می‌گیرند می‌توان از این قبیل نام برد: شکوفایی همه استعدادهای طبیعی انسان، سعادت، جامعه مدنی عادل و آزاد، جامعه جهان

وطني، نظام جمهوری صلح پایدار.

مقصود غایی آنست که جستجو می‌گردد ولی در زمان واقعیت نیافته و یافت نمی‌شود. از نظر کانت مقصد نهایی ما را خشنود نمی‌کند زیرا همواره این پرسش باقی می‌ماند که برای چه مقصودی؟ این پرسش است که فقط می‌تواند در رابطه با انسان به میان آید. مقصود غایی در آینده جای ندارد، زیرا برتر از حس است و از اینرو تابع شرایط زمان نیست. ما نقش آنرا در آینده زمانی به تصور می‌آوریم ولی این آینده به هیچ رو واقعیت عینی (ابزکتیو) ندارد. مقصود غایی همانا مرحله ظهور «اراده نیک یا خیر» است و سعادت دنیوی نیز زمینه آن بشمار می‌آید.

این مرحله، از حد سعادت دنیوی فراتر رفته و به قلمرو معنا و ابدیت وارد می‌شود.^{۱۳}

در توصیف اراده نیک یا خیر - که غایت اخلاقی بشمار می‌آید - کانت معتقد است که اراده خیر یا نیک بذاته نیک است نه به خاطر غایات، و حتی مادامی که توانایی آن بکار گرفته شود ولی به اهداف خود نرسد، باز خیر است. به بیان دیگر مرحله‌ای است که انسان بتوسط اراده خیر فعل انجام می‌دهد. اراده خیر، عمل به مقتضای تکلیف است یعنی برای تکلیف و بدون هیچ اعتبار دیگری. اراده خیر در واقع همان عزم و اهتمام نسبت به ادای تکلیف صرف است.

ایده «پیشرفت» در تاریخ

یکی دیگر از ایده‌هایی که در باب تاریخ مطرح می‌شود، ایده پیشرفت است. این ایده مانند ایده غایت جزو مفاهیم پیشین عقل محض است که از مصداق تجربی برخوردار نیست و نوعی توصیه و قاعده‌ای برای فراهم کردن امکانات عملی خاص در طریق پیشرفت و تعالی می‌باشد. خلاصه، ایده پیشرفت یک ایده عملی است.

ایده پیشرفت بعنوان یک اصل راهنما

کانت معتقد است که حتی اگر چنانکه درباره کل پیشرفت تاریخ هیچ اطمینان تجربی در میان نباشد، با این همه ایده پیشرفت همانند یک اصل راهنما برای آزادی ما، مثلاً در ایده سازمان مدنی، دارای عملی است. وی می‌گوید: «من نمی‌توانم بدانم که چه خواهد شد ولی می‌توانم آنچه را در ساختنش کاری از من بر می‌آید، پیش‌بینی کنم. ایده پیشرفت به این پرسش که چه خواهد شد، پاسخی نمی‌دهد ولی مقصدی را که باید به سوی آن حرکت کنم بروشنی به من می‌گوید: با راهنمایی ایده‌ها است که اراده می‌تواند به کار آید. ایده‌ها بوسیله هیچ تجربه قبلی اثبات نمی‌شوند ولی به واقعیت‌هایی می‌انجامند که خود بصورت موضوعی تجربی درمی‌آیند.^{۱۴}

پیشرفت در تاریخ از دیدگاه کانت

این فیلسوف ادعا نمی‌کند که ما می‌توانیم از پیشرفت، چون واقعیتی که بر سراسر تاریخ فرمان می‌راند، مطمئن باشیم و پیشرفتهای آینده را پیش‌بینی کنیم. وی به سه امکان می‌اندیشد:

نخست اینکه نژاد و نوع انسان همواره در حال پس روی است و کارها همواره بدتر می شوند و پایان راه جز نابودی نیست، دوم اینکه نیکی روبرو فزونی است. سوم اینکه نیک و بد همسنگاند و در پی یکدیگر می آیند و ارجحیتی در میان نیست. کانت می گوید که برگزیدن یکی از این سه امکان، بر بنیاد تجربه ممکن نیست. حتی اگر مشاهده، دوره‌ای طولانی از پیشرفت را نشان دهد، این امکان هست که همین امروز بازگشتی باشد به دوره‌ای از واپس روی. دیدن یک دوره خاص هیچ چیز را درباره کل اثبات نمی کند. از آنجا که انسان دارای کردارهای اختیاری است و امکان گزینش نیک و بد در او هست و می تواند به پیش و یا به پس رود و همانند رویدادهای طبیعی نیست، پس نمی توان همانند حوادث طبیعی رفتارهای انسان را پیش بینی کرد. به نظر وی تا آنجا که ما می توانیم ملاحظه کنیم، تا حال پیشرفت نوع انسان، پیشرفتی است در جنبه های بیرونی و نه در وجدان، در قانون و نه در اخلاق، در سازمانهای مدنی و نه در ارج و ارزش انسانی.

در نهایت باید گفت کانت امکان پیشرفت را در آینده نیز منتفی نمی داند و آنرا در محدوده‌ای خاص مطرح می سازد وی معتقد است که در نگاه ظاهری، تاریخ ثبت غمگانه حماقتها، شرارتها و گناهان انسانها است، که در اثر دستاوردهای یک نسل عموماً در نسل بعدی از میان می روند. مع ذلک، با اندکی نگاه یا تکیه به گذشته، می توان روند آهسته ولی یکنواخت و روبه پیش تکامل صور مختلف نظم (یا نظامها) را در تاریخ مشاهده نمود، صوری که برای پیشرفت اخلاقی و فکری، لازم و ضروری به شمار می روند.^{۱۵}

عینیت ایده‌های مفروض در باب تاریخ

کانت درباره عینیت ایده‌های مربوط به تاریخ مانند غایت‌مندی و... می گوید: «در اینجا بسادگی با ایده‌هایی سروکار داریم (یا بازی می کنیم) که خود عقل می آفریند. متعلقهای این ایده‌ها (اگر متعلق داشته باشند) کاملاً آن سوی زمینه شناخت ما قرار دارند و هرچند این ایده‌ها فراتر از شناخت نظری ما می باشند، لیکن باز هم به این اعتبار نباید آنها را از هر لحاظ تهی تلقی کرد. چون عقل قانونبخش آنها را در اختیار ما قرار داده است، باید بیشتر به معنایی عملی در نظرشان گرفت. بدان گونه که لازم است آنها را برحسب اصولی اخلاقی که غایت همه چیزهاست، به نظر آوریم. از این راه است که ایده‌ها واقعیت عینی عملی کسب می کنند، چه بجز این راه، باید آنها را یکسره تهی شمرد.^{۱۶}

منابع مورد استفاده در این قسمت:

- سروش، عبدالکریم، فلسفه تاریخ، طبع آزادی، سال ۵۸، ص ۷، ۲۱-۲۲
- مصباح یزدی، محمدتقی، جامعه تاریخ از دیدگاه قرآن، سازمان تبلیغات اسلامی، سال ۶۸، ص ۱۳۰، ۱۵۳-۱۵۴
- ۱. کانت، ایمانوئل، معنای تاریخ کلی در غایت جهان وطنی. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، فصلنامه «نامه فلسفه»، شماره ۶، تابستان ۷۸، ص ۱۴۱
- ۲. والش، دبلیو، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاءالدین علیایی طباطبایی، امیرکبیر، سال ۶۳، ص ۱۳۶

۳. یاسپرس، کارل، کانت، ترجمه میرعبدالحسین نقیب‌زاده، طهوری، سال ۷۲، ۲۵۰ - خراسانی، شرف‌الدین، از برونو تا کانت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، سال ۷۳، ص ۳۷۴
۴. مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۱۳۶
۵. کانت (یاسپرس)، ص ۲۵۰
۶. معنای تاریخ کلی در غایت جهان وطنی، ص ۱۲۹ - مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ص ۱۳۶
۷. کانت (یاسپرس)، ص ۲۵۸-۲۵۹، ۲۶۱-۲۶۲
۸. معنای تاریخ کلی در غایت جهان وطنی، ص ۱۴۰-۱۴۱
۹. همان، ص ۱۳۲
۱۰. همان، ص ۱۳۳
۱۱. کانت (یاسپرس). ص ۲۶۱-۲۶۲
۱۲. همان، ص ۲۸۳-۲۸۴
- کوزنر، اشتفان، فلسفه کانت، ترجمه عزت‌الله فولادوند، خوارزمی، سال ۶۷، ص ۲۶۳ - ۲۹۳، ۲۶۶
۱۳. کانت (یاسپرس)، ص ۲۶۴
۱۴. همان، ص ۲۶۰
۱۵. همان، ص ۲۵۶-۲۶۰
۱۶. از برونو تا کانت، ص ۳۵۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی